**تن آدمی شریف است**

**قیصری، ابراهیم**

..مطالعهء سلسله مقالات شیوای جناب دکتر باستانی پاریزی تحت عنوان«تن‏ آدمی شریف است...»که درین چندشمارهء اخیر مجله یغما بچاپ می‏رسد مرا بیاد قسمتی از کتاب ارجمند«لطائف الحکمه»قاضی سراج الدین محمود ارموی- که به تصحیح استاد دانشمند بزرگوار جناب دکتر غلامحسین یوسفی نشر شده- انداخت.

در چند صفحه‏ای ازین کتاب هم سخن رفته است از شرف آدمی با تعبیر و تفسیری‏ جالب توجه.بهره‏ای از کتاب را تقدیم می‏کنم.خواهش دارم در صورت امکان‏ در مجلهء بغما چاپ بفرمایید تا هم یادی از دکتر یوسفی عزیز-که در سفر آمریکاست-شده باشد و هم نمونه‏ای از مطالب این کتاب ارزشمند معرفی شود.

ابراهیم قیصری

...بدانکه جملهء حواس را آفریدگار در سرآفرید،و سر را بر بالای همه تن آفرید تا آن حواس چون دیدبانان بر بلندی باشند،و دلرا که سلطان تنست از حوادث خبر باز دهند و چون سر مجمع حواس شریف آمد اشرف اعضا مرکب تواند بود.و چون آلت غذا خوردن دهان آمد دست را آلت دهان ساخت تا طعام از زمین برگیرد و در دهان نهد،تا سر-که شریفترین اعضاست-بروجه تذلل بر زمین از بهر طعام خوردن ننهد.و در این‏ لطیفه‏ای است و آن آنست که چون سر اشرف اعضای مرکب آمد باید که بر وجه تذلل و خضوع جز در عبادت آفریدگار بر زمین ننهد.و چون باقی حیوانات اهلیت عبادت حق‏ نداشتند لاجرم در بیشتر اوقات سر ایشان خوار و مهین از بهر غذا بر زمین می‏باشد.

و روی آدمی رابدین کوچکی مجمع چندین صنائع،بدائع گردانید.بروی دو چشم‏ چون آفتاب و ماه ظاهر گردانید،چهار چشمه:یکی شور،و یکی تلخ،و یکی ناخوش، و یکی خوش،از چشم و گوش و بینی و دهان پدپد آورد.امیر المؤمنین عمر بن الخطاب‏ را رضی اللّه عنه گفتند که وضع شطرنج عجیب وضعی است که در تن رقعه بدین کوچکی چندین‏ بازی نامحصور واقع می‏شود!امیر المؤمنین عمر گفت که رقعهء روی آدمی ازان رقعه کوچکترست‏ و چندین انواع حکم و غرائب صنع و عجائب اشکال و الوان و انوار آفریدگار ظاهر گردانیده است.

...تفسیر این آیت که می‏فرماید:و لقد کرمنا بنی آدم.و بدانکه علمای خلاف‏ کرده‏اند در کرامت آدمی که درین آیت مذکور است بر اقاویل بسیار.

قول اول آن کرامت صورت زیباست چنانکه جای دیگر گفت:و صورکم فاحسن‏ صورکم.صبغة اللّه و من احسن اللّه صبغة.

قول دوم آن کرامت قد و قامت راست است چنانکه فرمود:لقد خلقنا الانسان فی‏ احسن تقویم و این اشارت بقوام قدست،و قوام قد بروجهی که سر-که محل تعقل و تفکرست و مجمع سائر حواس است-بالای همه باشد.و ازین معلوم شود که رفعت بعلم و معرفت است.

قول سوم این کرامت آنست که آفریدگار آدمی را چنان آفرید که نشستن و خاستن‏ و رکوع و سجود کردن تواند بحسب ارادت خود.و بدانکه اجسام بر چهار گونه‏اند:بعضی‏ بدان ماند که همیشه در قیام باشد چون بنات و اشجار،و بعضی بدان ماند که پیوسته در رکوع است چون بهائم،و بعضی بدان ماند که پیوسته در سجود است چون حشرات،و بعضی‏ بدان ماند که پیوسته نشسته است در تشهد چون کوهها.،آنگاه حق تعالی از همه خبر داد که همه در تسبیح و تهلیل‏اند و بتذکیر حق مشغول:و ان من شی‏ء الا یسبح بحمده.پس‏ آدمی را چنان آفرید که گاه قائم باشد و قرآن خواند،گاه در سجود سبحان ربی الاعلی گوید، گاه در تشهد التحیات المبارکات الطیبات للّه میگوید تا هر فضیلت که جملهء مخلوقات را حاصل باشد او را حاصل باشد.

قول چهارم این کرامت آنست که جملهء حیوانات غذا بدهان از زمین برگیرند و و آفریدگار آدمی را چنان آفرید که از بهر غذا خوردن سر فرو نیارد بلکه دست خدمت‏ سرکند و طعام در دهان آورد.و درین دو کرامت آدمی را حاصل است:یکی آنکه سر که محل عقل و فکرتست در آدمی مخدوم آمد و باقی اعضا خدمتکار،و سر همه حیوانات‏ دیگر چون محل عقل و فکرت نبود لاجرم سر ایشان خدمتکار و باقی اعضا مخدوم آمد تا بدانی که عقل و علم اقتضای آن کند که اهل عقل و علم مخدوم باشند و باقی خلق خدم.و درین معنی که یاد کرده شد دقیقه‏ای دیگر است و آن آن است که آفریدگار می‏فرماید که‏ من ترا چنان آفریده‏ام که سر از بهر شهوت طعام فرو نیاری.سر از بهر شهوات پیش خلق‏ فرومیار.و یکی دیگر آنکه چون طعام بدهان برگیرند اگر ملوث باشد بدست پاک کنند.و درین‏ لطیفه‏ای است همانا آفریدگار می‏فرماید که من ترا چنان آفریدم که طعام پاک خوری،تو طعام خود بنجاسهء ظلم و تعدی و حرمت و شبهت ملوث مکن.

قول پنجم این کرامت عقل است چنانکه قرمود علیه السلام:اول ما خلق اللّه العقل‏ ثم قال و عزتی و جلالی ما خلقت اکرم علی منک.

قول ششم این کرامت آنست که غیر آدمی را از بهر آدمی آفرید:

هو الذی خلق لکم‏ ما فی السموات و ما فی الارض

.و آسمان و زمین از بهر آدمی آفرید:

جعل لکم الارض‏ فراشا و السماء بناء

.اوقات هم از بهر آدمی آفرید:

اقم الصلواة لدلوک الشمس الی غسق‏ اللیل و قرآن الفجر

.ماه و آفتاب از بهر آدمی آفرید،

و بالنجم هم یهتدون.انعام هم

از بهر آدمی آفرید:

و الانعام خلقها لکم

.چهار پا هم از بهر آدمی آفرید:

و الخیل و البغال و الحمیر لترکبوها و زینة...

قول هفتم این کرامت علم و معرفت است زیرا که آدم را علیه السلام بعلم بر فریشتگان‏ تفضیل نهاد،

و علم آدم الاسماء کلها

.بعد ازان گفت بآدم،

انبئهم باسمائهم

و بواسطهء علم‏ مسجود ملائکه شد و تاج اصطفاء بر سر او نهادند:ان اللّه اصطفی آدم.پس آدم را دو کرامت حاصل است؛یکی کرامت علم و یکی کرامت رحجان بر ملائکه و نیز اولاد آدم را این دو کرامت حاصل است.اما کرامت علم ظاهر است،اما کرامت رجحان زیرا که کرامت‏ آیا بهر سبب که باشد سبب کرامت اولاد باشد.

قول هشتم این کرامت پیغامبران بودند که از جنس آدمی بودند.

قول نهم نوشتن بود:

علم بالقلم و علم الانسان ما لم یعلم

.یعنی آفریدگار آدمی را نوشتن بیاموخت و بواسطهء نوشتن علمها بیاموخت.و تقریر این سخن آنست که یک آدمی‏ را قدرت آن نباشد که علمها استنباط کند.پس هر یکی مقداری از علم استنباط کند و آن‏ مقدار بنویسد و چون کسی بیابد آن را تمامتر کند و بنویسد و همچنین طائفه‏ای علم متقدمان‏ حاصل میکند بواسطهء نوشتن و بدان زیادت میکند تا علوم تمام شود،چنانکه علما گفته‏اند، العلوم انما تتم شیئا فشیئا.

قول دهم این کرامت سخن گفتن و بیان کردن است چنانکه فرمود،

خلق الانسان‏ علمه البیان

.و بنانکه مردم در بیان کردن معنای چنان مختلف‏اند که آنرا در ضبط نتوان‏ آورد.کسی باشد که بعبارتی فصیح و چیز بسیاری معانی را بیان کند،و کسی باشد که بسخن‏ مطول رکیک اندک معانی را بیان بتواند کردن.پس تخصیص آن کسی که در بیان بغایت امکان‏ بشر برسد کرامت او را حدی نباشد.

و بدانکه آفریدگار آدمی را مخصوص گردانیده است بانواع کرامت چنانکه حصر آن مقدوربشر نتواند بود...

معظمه اقبالی(اعظم)بار خاطر

در حیرتم که از دل تنگم خبر نداشت‏ یا آه و ناله در دل سنگش اثر نداشت‏ بسیار شب نشستم و چون شمع سوختم‏ پروانه هم ز سوز دل من خبر نداشت‏ عمری به تیرگی گذراندم در انتظار گوئی که شام عمر سیاهم سحر نداشت‏ گفتند صبر میوه شیرین دهد ولی‏ تا من درخت صبر نشاندم ثمر نداشت‏ غیر از دلی شکسته نبود ارمغان مرا انداختم بپایش و خندید و بر نداشت‏ عقل از چه گوهر است ولی بار خاطر است‏ آسوده آنکه بار مزاحم بسر نداشت‏ از بی کسی بدامن غم می‏برد پناه‏ برگشته طالعی که رفیق سفر نداشت‏ اصل خیال خلقت من محض ظلم بود دنیا برای غمزدگان مرگ اگر نداشت‏ گویی خدا ز روز ازل کافرید خلق‏ خوبی برای همچو منی در نظر نداشت‏ اعظم:بگو خیال تو در خاطر من است‏ کاش این خیال و خاطرهء خوش خطر نداشت